

گفت‌وگو با سردار سر تیپ پاسدار علی شادمانی معاون هماهنگ کننده قرارگاه مر کزی حضرت خاتم الانبیاء(ص)

دشمن تضعیف قهرمانان را از کشتن آنان مهم‌تر می‌داند!

دشمنان را با کشتن قهرمانان از کشتن آنها مهم‌تر می‌داند!

از ملت ما بگوید تا ملت احساس بوحی کند و بگوید این راهی که رفته، بیهوده بوده است. آخرین نمونه آن اهانت به جایگاه و شخصیت سردار شهید همدانی بود، به عبارتی الان دشمن در یغ نمی‌رورد، چه با تهمت و چه با ترور شخصیت. در این میان وظیفه ما حفظ این قهرمانان است. اگر ملت می‌خواهد بماند باید قهرمانان خود را حفظ کند. آنان را استایش کند و از آنها حمایت کند و البته تردیدی نیست که در صدر قهرمانان ما بلکه فرمانان واقعی ما شهدای عزیز ما هستند. از این جهت حمایت از قهرمانان دارای ارزش است که آنان خالق ارزش‌های ملی ما بودند پس اگر قهرمانان واقعی در هر عرصه در منظر مردم بمانند در واقع ارزش‌ها زنده و پویا مانده است که در این صورت نجات بخش خواهد بود.

در این دوره‌هایی که مسئولیت داشتید کدام سخت بود؟

زمانی که فرمانده لشکر ۳۲ انصارالحسین (ع) بودم عملیات کر بلای ۴ سخت بود و شاید بتوانم بگویم که

عملیات کر بلای ۵ سخت‌ترین مرحله جنگ ما بود. البته هر منطقه و هر عملیاتی سختی‌های خود را داشت. زمانی که در منطقه ماووت سلیمانیه عراق بودیم، بر ف ارتفاع سسه، چهار متر می‌بارید و ما در همان شرایط عملیات می‌کردیم که بسیار دشوار بود اما نمی‌شود آن سختی‌ها را به درستی برای مخاطب توصیف و ترسیم کرد، باید خودش باشد و ببیند که چگونه با حداقل امکانات با دشمن می‌جنگیدیم.

شما آشنایی دیرینه‌ای با سردار همدانی داشتید؟

بله یک‌بار که در سال ۵۸ از کردستان بر می‌گشتم در جاده تصادف کردم و ماشین‌مان خراب شد. آدمم پیش فرمانده سپاه همدان گفتم یک ماشین در اختیار ما بگذارید، ایشان گفت بروید پیش آقای شاه‌کوهی همدانی، گفتم مسئولیتش چیست، گفت مسئول ترابری است. سردار همدانی را آن زمان شاه‌کوهی می‌گفتند. ایشان را آنجا دیدم. ایشان بعداً شد مسئول تارکات سپاه همدان و من مسئول عملیات بودم. اما ایشان همیشه بر همه ما فرمانده بود و خصوصاً بین اینجانب و ایشان همکاری‌ها در حد عالی بود و ادامه داشت.

با حاج قاسم چطور؟

اینجانب هیچوقت توفیق همکاری مشترک و مستقیم با شهید بزرگوار حاج قاسم را نداشتم. ولی شخصیت ایشان را کاملاً می‌شناختم. با ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی ایشان به جهت مسئولیت‌هایی که داشت آشنا بودم. برخی ویژگی‌های فرماندهان ما مشترک بوده و هست زیرا راه و هدف مشترک است و تنها روش‌ها فرق می‌کند. در بین فرماندهان یک عده بسیار ششیمه هم عمل می‌کردند. فرض کنید محور مقاومت را به حاج‌احمد کاظمی هم اگر می‌دادند همان کاری را می‌کرد که حاج قاسم سلیمانی کرد. یا می‌دادند به باکری هم همین می‌شد. تعدادی از فرماندهان این طوری هستند. احمد کالمفی رفت کردستان را تحویل گرفت برخی گفتند ایشان که آنجا کار نکرده و نمی‌تواند موفق باشد اما وقتی رفت بهتر از قبلی‌ها اداره کرد. همه می‌دانند چه کارهای بزرگی در کردستان انجام داد.

برخی از این فرماندهان ویژگی‌های منحصره فردی داشتند. مثلاً در برخی جنبه‌ها برادر محسن رضایی بی‌نظیر بود. هیچ کس مثل ایشان نبود. حاج قاسم سلیمانی و احمد کاظمی هم در سطح مسئولیت خود منحصربه‌فرد بودند.

منحصربه‌فرد بودن حاج قاسم هم به این برمی‌گردد که هم یک نظامی کامل بود هم یک دیپلمات کامل و هم یک مدیر فرمانده کامل و در عین حال مؤمن و جهادی بود. دارای شخصیت چندبندی بود و الحمدلله شرایطی که با آنها مواجه شد موجب شد خلاقیت‌ها، نبوغ، استعداد، هوش، ذکاوت و شخصیتش را بروز دهد. برخی آدم‌ها فرصت بروز دادن شخصیت خود را پیدانمی‌کنند اما دفاع مقدس فرصت داد خیلی‌ها شخصیت‌شان را بروز دهند. جنبه مقاومت هم فرصتی دست داد تا سردار سلیمانی داشته‌ها، شخصیت و نبوغ خود را بروز بدهد و کارهای فوق‌العاده‌ای انجام دهد که ما هنوز قادر نیستیم تمام ابعاد کار ایشان را تشریح کنیم.

اگر قدرت را دارای سه وجه بازدارندگی، ثبات سیاسی و امنیتی و قدرت خارجی بدانیم، سردار سلیمانی آن وجه قدرت خارجی ما را تقویت کرد و این کار بزرگی است که یک نفر می‌تواند انجام دهد. در وجه بازدارندگی هم اگر چه همه نیروهای مسلح نقش دارند اما ایشان در نیروی قدس، بسیار عالی مدیریت کرد و درخشید. البته نقش اصلی را حضرت آقا دارند که در بسیاری از زمینه‌ها از جمله تأمین اقتدار نظامی کشور تدابیر بی‌نظیری داشته‌اند و همه مؤلفه‌های قدرت را مثل قدرت نظامی، ثبات امنیتی و استحکام داخلی را به اوج رساندند. با هدایت حضرت آقا در مسیر پیشرفت علمی و فناوری و اقتصاد مقاومتی قرار گرفتیم. جنبه جهانی مقاومت شکل گرفت و قدرت دفاعی کشور افزایش یافت. قدرت بازدارندگی‌ما از مرزهای کشورمان عبور کرد. قدرت موشکی و پهپادی ما بی‌نظیر شد. در حوزه پهپاد جزو سه کشور اول جهان هستیم. روسیه به عنوان یک قدرت جهانی امروز از جمهوری اسلامی کمک نظامی در خواست می‌کند و به پهپادهای ما نیاز دارد. همه اینها موجب شد امروز هیچ کشوری حتی فکر حمله به ایران را نمی‌تواند در سر ببرد.آنها امریکا که به زعم خود قوی‌ترین ارتش جهان را دارد به منطقه آمده بود که به‌ما حمله کند، ۷ هزار میلیارد دلار در منطقه هزینه کرد. عراق را اشغال کرد، داعش را به‌وجود آورد و به جان منطقه انداخت تا به هدف نهایی خود که ایران بود دست یابد اما ناکام ماند و خواهد ماند و این نشانه توان بازدارندگی ماست.

دوران دفاع مقدس را می‌توان به مقاطع زمانی مختلف تقسیم کرد. مقطع اول همان سال‌های اول و دوم جنگ بود که خیلی سخت گذشت.

دوران دفاع مقدس را می‌توان به مقاطع زمانی مختلف تقسیم کرد. مقطع اول همان سال‌های اول و دوم جنگ بود که خیلی سخت گذشت. شهرهای مان اشغال شده بود، دوستان زیادی را از دست داده بودیم. فردی مثل بنی‌صدر هم در رأس نیروهای مسلح بود. تنها خوشحالی ما در این مقطع آزادسازی مناطق کشور و به غنیمت گرفتن تجهیزات نظامی بود. در مقاطع دیگر هم فراز و نشیب‌های زیادی داشتیم و برخی تلخ و برخی شیرین هستند. پیروزی و عدم‌الفتح داشتیم اما سرانجام موفق شدیم بدون آنکه یک وجب از خاک کشورمان را از دست بدهیم به جنگ پایان دهیم

کردن مردم را نمی‌شود با چیزی عوض کرد. این هم از همان آموزه‌هاست که باید در پیش‌روی آیندگان باشد.

فرماندهان دفاع مقدس الگوی جهادی ملت ایران بلکه جبهه جهانی مقاومت هستند. به نظر می‌رسد در معرفی این الگوها بعضاً کوتاهی هم شده است. نظر شما چیست؟

معروف است که می‌گویند اگر خواستی کشوری را تصرف کنی به قهرمانان آن کشور حمله کن و آنان را بد نام کن، تا می‌توانی تخریب‌شان کن. ترور شخصیت کن تا مردم بدون قهرمان بمانند یا به قهرمانان خود اعتماد نداشته باشند و آنها را الگو قرار ندهند. در حالی که اگر ملتی قهرمان یا قهرمانانی داشته باشد که الگوی ملت و مورد اعتماد آنان باشند، آن ملت دیگر زیر بار ظلم و تحقیر شدن نمی‌رود و نمی‌توان سرزمین آنها را تصرف کرد یا ارزش‌های آنها را کم‌رنگ کرد و اعتماد به نفس را از آنان گرفت. اگر در زمان طاغوت می‌گفتند شما نمی‌توانید یک پولنگ‌بازید حالا چگونه می‌توانید کشور را راندان کنید، برای همین تحقیر و گرفتن روحیه خودداری از ملت بود.

اکنون دشمن سعیج شده است که این قهرمانان و ارزش‌ها را

نزدن، در میدان ماندن در هر شرایط، ناشی از معنویت بود. آنچه ما به عنوان دست‌آوردهای هشت سال دفاع مقدس می‌توانیم ارائه دهیم دو موضوع است یکی خلاقیت و ابتکارات فرماندهان ما در جنگ که بسیار با ارزش است و دوم بُعد معنوی. این بُعد معنوی بی‌نظیر است و ما را به شدت به حادثه کربلا نزدیک کرد، به مکتب علوی نزدیک کرد، ما را به ارزش‌های اخلاقی و انسانی نزدیک کرد. اوج ر دشمنان بود. راننده بلدوزر ما در جهاد سازندگی و واحدهای مهندسی رزمی حتی اسلحه همراه نداشت، حتی صدای شلیک را هم در بلدوزر نمی‌شنید. می‌رفت جایی که هنوز رزمنده‌ها به آنجا پا نگذاشته بودند. راننده بلدوزر شهید می‌شد، نفر بعدی پشت سر او حاضر می‌شد و به کار ادامه می‌داد. به عنوان نمونه بعدی باید از غواص‌ها نام ببرم. سخت‌ترین کار را آنها داشتند، باید سرما را تحمل می‌کردند، از عرض رودخانه عمیق و مسیر پر از میدان مین و سیم خاردار و موانع عبور می‌کردند. تازه وقتی به آن طرف روزخانه می‌رسیدند، باید با دشمن مسلح هم می‌جنگیدند. اینها همه آموزش دیده بودند اما آن روحیه شجاعت ناشی از بُعد معنوی آنان بود که دل به دریا می‌زدند و صف دشمنان را در هم می‌شکستند.

چقدر آن آموزه‌های معنوی حفظ شده است و جوانان امروز ما از آنها بهره می‌برند؟

در مورد اهمیت آموزه‌های معنوی دفاع مقدس جای گفتنی‌ها بسیار زیاد است. در این شرایط که دشمن تهاجم ترکیبی کرده یعنی در حوزه اقتصاد، در حوزه دین، در حوزه فرهنگ تهاجم کرده است، ما باید از دست آوردهای معنوی‌مان استفاده کنیم، نباید تماشاچی باشیم. هر کس در هر مسئولیتی که قرار دارد حالت تهاجمی نسبت به دشمنان داشته باشد و گوش به فرمان ولی‌امر مسلمین باشد. الحمدلله امروز جوان‌های متدین انقلابی فراوان داریم که در عرصه‌های مختلف علمی و فناوری حضور دارند اینها سرمایه‌های عظیم ملی ما هستند.

باید به نقش مردم هم اشاره کنم که بی‌نظیر بوده و هست. ۴۳ سال شدیدترین دشمنی‌ها با این مردم شده است اما همچنان ثابت قدم و استوار ایستاده‌اند و هر جا که نظام به حضور آنها نیاز دارد به صورت معجزه‌آسا وارد میدان می‌شوند. این در صحنه بودن مردم و احساس مسئولیت



محمدعلی شادمانی

در عملیات‌های کر بلای ۱۰، ۸، ۵، ۴ و عملیات‌های بیت‌المقدس ۷، ۵، ۲ و نصر ۴ بود. فرمانده عملیات نیروی زمینی سپاه. فرمانده لشکر حمزه سیدالشهدا(ع). فرمانده لشکر ۴بعثت کرمانشاه، قرارگاه نجف و رئیس اداره عملیات ستاد کل نیروهای مسلح هم از مسئولیت‌های این سردار سپاه بعد از پایان جنگ بود. وی اکنون معاون هماهنگ‌کننده قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء(ص) است که عالی‌ترین قرارگاه عملیاتی در ایران است و مسئولیت طراحی، هماهنگی و نظارت عملیاتی نیروهای مسلح را بر عهده دارد. در آغاز هفته دفاع مقدس گفت‌وگوی ما با سردار علی شادمانی بخوانید:

مرزهای قصرشیرین و سرپل‌ذهاب مستقر شده بودیم. دو سال در محور سرپل‌ذهاب بالای قلاویز با سمت فرماندهی محور (به این معنا که سرپل‌ذهاب به شهید همدانی، تقی بهمنی و اینجانب به صورت نوبتی انجام می‌گرفت) حضور داشتیم.

در عملیات والفجر ۲ در پیرانشهر، چون عملیات در آنجا به مشکل خورده بود همه همراه تعدادی از یگان‌ها از سرپل‌ذهاب به آن منطقه رفتیم. در آنجا با شهید باکری آشنا شدم. اگر چه قبلاً هم ایشان را می‌شناختم اما همکاری مشترکی نداشتیم. فرمانده تیپ ما یعنی تیپ انصارالحسین (ع) شهید حسین همدانی بود و من جانشین تیپ بودم. در عملیات والفجر ۵ هم حضور داشتیم. دوره‌ای که فرمانده سپاه پاه بودم و فرمانده تیپ بودم تصمیم گرفتند با حفظ سمت فرماندار اورامانات هم باشم که شامل جوانرود و ثلاث باباجانی و روانسر و پاره هم بود. مدتی فرماندار بودم تا نهایتاً تصمیم گرفتند که ابتدا جانشین لشکر ۳۲ انصارالحسین (ع) و سپس فرمانده لشکر باشم.

جنگ تمحیلی که تمام شد به تهران آمدم و به مدت هشت سال معاون عملیات نیروی زمینی سپاه بودم. سپس فرماندهی لشکر ۴حمزه ارومیه، فرماندهی قرارگاه نجف و

مرزهای قصرشیرین و سرپل‌ذهاب مستقر شده بودیم. دو سال در محور سرپل‌ذهاب بالای قلاویز با سمت فرماندهی محور (به این معنا که سرپل‌ذهاب به شهید همدانی، تقی بهمنی و اینجانب به صورت نوبتی انجام می‌گرفت) حضور داشتیم.

در عملیات والفجر ۲ در پیرانشهر، چون عملیات در آنجا به مشکل خورده بود همه همراه تعدادی از یگان‌ها از سرپل‌ذهاب به آن منطقه رفتیم. در آنجا با شهید باکری آشنا شدم. اگر چه قبلاً هم ایشان را می‌شناختم اما همکاری مشترکی نداشتیم. فرمانده تیپ ما یعنی تیپ انصارالحسین (ع) شهید حسین همدانی بود و من جانشین تیپ بودم. در عملیات والفجر ۵ هم حضور داشتیم. دوره‌ای که فرمانده سپاه پاه بودم و فرمانده تیپ بودم تصمیم گرفتند با حفظ سمت فرماندار اورامانات هم باشم که شامل جوانرود و ثلاث باباجانی و روانسر و پاره هم بود. مدتی فرماندار بودم تا نهایتاً تصمیم گرفتند که ابتدا جانشین لشکر ۳۲ انصارالحسین (ع) و سپس فرمانده لشکر باشم.

جنگ تمحیلی که تمام شد به تهران آمدم و به مدت هشت سال معاون عملیات نیروی زمینی سپاه بودم. سپس فرماندهی لشکر ۴حمزه ارومیه، فرماندهی قرارگاه نجف و

فرماندهی لشکر ۴بعثت از دیگر مسئولیت‌های من بود. دوباره به تهران برگشتم و فرمانده دانشکده علوم فنون پیاده شدم و بعد از آن به ستاد کل نیروهای مسلح آمدم و در سمت‌های معاون عملیات قرارگاه خاتم و سپس معاون عملیات ستاد کل شدم. حالا هم معاون هماهنگ‌کننده قرارگاه مرکزی خاتم هستیم. در این روند مسئولیت پذیری هر کدام از این مسئولیت‌ها را همیشه یک فرصت تلقی کردم تا خدمتی به این انقلاب و نظام اسلامی کرده باشم. هم‌زمان از تحصیل هم باز نماندم و دوره‌های مختلف نظامی و دانشگاهی را گذراندم. دوره آموزشی فرماندهی ستاد در دافوس ارتش را گذراندم که معادل کارشناسی ارشد است و بعد در رشته روابط بین‌الملل دکترا گرفتم. ضمن آنکه دوره عالی سپاه را هم طی کردم. و بعد از آن دوره دکتری پژوهش محور را در دانشگاه عالی دفاع ملی گذراندم.

چه کسانی بیشتر از بقیه بر شما تأثیر داشتند؟

در این دوران من از چند نفر تأثیر پذیرفتم. ابتدا که ما به کردستان رفتیم دوستم تقی بهمنی که پدرش را از دست داده بود و زندگی سختی هم داشت خیلی روی من تأثیر

سرنوشت و انتخاب‌های هر شخص در زندگی بسیار به حیات و زیست دوران کودکی و نوجوانی او بستگی دارد. ما پلمر بی‌شده‌های حیات جهادگرانه خود را که در این مدت طولانی بر این سبیل، ثابت مانده است، در زندگی و زیست دوران کودکی شما جست‌وجو کنیم. آیا آن زندگی در این راه انتخابی شما مؤثر بود؟

ابتدا یاد شهیدان انقلاب اسلامی به ویژه شهدای جنگ تحمیلی و نیز هفته دفاع مقدس را گرمای می‌دارم. ما در دوره کودکی و نوجوانی دوزیست بودیم به این معنا که هم در روستا زندگی می‌کردیم و هم در شهر. معمولاً روستایی‌ها خیلی پیچیده نیستند، اما تعامل زیاد هستند و همکاری جمعی و دلاطلبانه خوبی باهم دارند. همچنین سخت‌کوش و اهل تلاش و جدیت هستند. موضوع بعدی ساده زیستی است مخصوصاً آنهایی که در روستا زندگی می‌کنند اما اسراف نیستند چون امکانات کمی در اختیارشان است. پدر ما هم بسیار مقید به حلال و حرام بود و در آموزش احکام دینی به ما جدیت داشت. همین آموزش‌ها موجب شد ضمن آشنایی با مبانی دینی در همان دوران نوجوانی و جوانی به صف انقلابیون بپیوندم. تمام اقوام ما که جمعیت بالایی را هم شامل می‌شد تماماً مخالف رژیم شاه بودند.

در دوران دفاع مقدس نیز هر چهار برادر در جبهه حضور پیدا کردم که نتیجه این حضور آن شد که هم جانباز داریم. هم آزاده و هم شهید مفقوداثر. هر یک از برادران به نوعی آثار دفاع مقدس را همراه خود داریم.

قبل از انقلاب دیلم گرفتم و در رشته خون‌شناسی دانشگاه مشهد قبول شدم اما به جهت دوری راه و عدم امکان تأمین مسکن از رفتن به دانشگاه انصراف دادم و به سربازی رفتم. هنگامی که امام فرمودند سرباز‌ها از سربازخانه فرار کنند به کمک برادر بزرگم فرار کردم. بعد هم به استخدام آموزش و پرورش همدان درآمدم و معلم شدم.

اولین حضور شما در جبهه چگونه رقم خورد؟
مرداد ماه سال ۵۸ ضد انقلاب، پاره‌ا محاصره کرد و فرمان معروف امام صادر شد که ارتش و سپاه و آحاد مردم به سمت پاره گسیل شوند و محاصره را بشکنند. ما هم به همراه دوستان از جمله شهید تقی بهمنی به پاره رفتم، بعد هم خدمت در کردستان بود و حضور در جبهه‌ها ادامه یافت.

از چه زمانی وارد سپاه شدید؟

از همان زمان ما به صورت داوطلبانه وارد سپاه شدم، البته حضور در کردستان به معنای عضویت من در سپاه نبود. چون داوطلب بودم که بروم و یک غائله‌ای را پایان بدهیم. من هم که به سربازی رفته بودم و آموزش دیده بودم به عنوان نیروی کمکی رفتم. حدود شش ماه در منطقه بودم از پاره به سنجند از سنجند به سقر از سقر به مه‌باد و نهایتاً در پاکسازی‌های شهرهای این استان مشارکت داشتم.

وقتی از کردستان برگشتم دوستان زیادی اصرار کردند که به سپاه بروم از جمله شهید نیکو منظر که حدود ۵۰ سال سن داشت و بزرگ ما بود. به هر حال اصرار کردند ما به سپاه برویم. بعد از شش ماه که از کردستان برگشتم، زمستان ۵۸ وارد سپاه شدم.

در دوران فضاغ مقدس چه مسئولیت‌هایی داشتید؟

مدتی مسئول آموزش بودم تا اینکه جنگ تحمیلی شروع شد. البته هو ما قبل از آغاز جنگ به دلیل ناآرامی در مرزها و درخواست شهید برجزر جی و شهید صیاد شیرازی در